

ماه نامه اجتماعی، آموزشی، فرهنگی و سیاسی
سال دوم / شماره بیست هفتم / ۱۵ سرطان سال ۱۳۹۶ هجری قمری / مطابق جولای ۲۰۱۷



فارغان





آنچه درین شماره می خوانید:



شناسنامه

صاحب امتیاز: نی حمایت کننده ی رسانه های آزاد افغانستان
 مدیر مسول: محمد صابر فهیم ۰۷۰۰۲۶۶۷۲۷
 معاون: روحیدالله حبیب زاده ۰۷۹۰۰۵۶۵۰۲
 سردبیر: غوث نجمایی
 هیئت تحریر: اعضای باشگاه فارغان نی
 طرح دیزاین: روحیدالله حبیب زاده

نشانی: کابل، سرک دارالامان، ایستگاه شرکت، خانه ی ۸۹
 شماره تماس: ۰۷۸۶۳۳۶۳۲۳

www.facebook.com/groups/nai.graduate.club

Ngc.nai.org.af

- ۲.....سرمقاله.....
 ۳.....جلسه باشگاه فارغان نی روز پنج شنبه تاریخ 6 جولای 2017 در کابل برگزار گردید.....
 ۳.....ویژه برنامه باشگاه فارغان نی پنج شنبه به تاریخ پانزده جون درکابل برگزار گردید.....
 ۴.....جلسه باشگاه فارغان نی روز پنج شنبه تاریخ 13 جولای 2017 در دفتر نی.....
 ۴.....ورکشاپ نصف روز تحت نام گرداننده بهتر کیست.....
 ۵.....برنامه یک ساعته درمورد حقوق اشخاص دارای معلولیت در باشگاه قندهار دایر گردید.....
 ۵.....دوشنبه، 24 جولای 2017، در دفتر نی ولایت بلخ در نشستی در مورد هفته رسانه های اجتماعی شرکت کردند.....
 ۶-۷.....غروب زندگی.....

دسترسی به اطلاعات عمده ترین چالش در برابر آزادی بیان!

با آنکه قانون دسترسی به اطلاعات در آغازین روز های تشکیل حکومت وحدت ملی به توشیح رسیده و به اجراء گذاشته شد، اما متأسفانه مثل دیگر قوانین نافذۀ کشور تنها در روی کاغذ باقی مانده و از تطبیق آن خبری نیست.

نه تنها این که قانون دسترسی به اطلاعات اجراء نمی شود، بل خبرنگاران و روزنامه نگاران در افغانستان به خاطر بدست آوردن معلومات برای تهیه گزارش های شان مورد خشونت قرار گرفته و گهگاهی حتی لت و کوب نیز می شوند.

در هفته گذشته دو قضیه خشونت در برابر خبرنگاران به ثبت رسید که علت هر دو قضیه دسترسی به اطلاعات بوده و خبرنگاران به دلیل گرفتن معلومات با خشم مسؤلان دولتی و نیروهای امنیتی قرار روبرو شده اند.

در ولایت زابل خبرنگاران دسترسی به اطلاعات را بزرگترین چالش در برابر کار خود دانسته و در تازه ترین مورد؛ این خبرنگاران ادعا نمودند که والی زابل هرچند خودش هیچ گاهی حاضر به مصاحبه با خبرنگاران محلی نمی شد، اکنون حتی به سخنگوی ولایت و دیگر روسای اداری دستور داده است که با خبرنگاران محلی زابل مصاحبه نکنند.

در جریان همین هفته رویداد امنیتی در کابل افتراق افتاد، شماری از هواداران یکی از اعضای مجلس نماینده گان بامداد سه شنبه در نزدیکی های دانشگاه کابل با پولیس درگیر شده و سه موتر رنجر پولیس را به آتش کشیدند. خبرنگاران بخاطر پوشش خبری این رویداد به محل شتافتند، اما با ممانعت پولیس روبرو شدند. پولیس برخی از خبرنگاران را از گرفتن عکس و تهیه گزارش ممانعت کرده و حتی خبرنگاران را تهدید کرده اند که انتقام آتش زدن موتر های شان را از خبرنگاران خواهند گرفت.

در سال گذشته که خشونت بار ترین سال برای خبرنگاران و رسانه های افغانستان بود، به اساس گزارش های دیده بان رسانه ها؛ حدود ۳۰ مورد خشونت در برابر خبرنگاران به دلیل آن اعمال شده بود که خبرنگاران خواسته بودند به اطلاعات و معلومات دسترسی پیدا کنند و یا این که خبرنگاران از تهیه گزارش و رسیدن به منبع خبری منع شده اند.

وضعیت آزادی بیان در کشور بحرانی است و ادامه این روند به هیچ وجه به سود نظام و مردم افغانستان نیست و اگر رهبران حکومت وحدت ملی برای رفع این مشکلات اقدامات عملی و مناسب را روی دست نگیرند حاکمیت قانون و همچنان مبارزه با فساد اداری در کشور به بنست مواجه می گردد

جلسه باشگاه فارغان نی روز ۵شنبه تاریخ ۶ جولای ۲۰۱۷ در کابل برگزار گردید

در نخست از طرف مسول باشگاه پیام تبریکی عید و سخنان در رابطه به جلسات هفته های بعدی و پیشنهادات از طرف اشتراک کننده گان گرفته شد تا باشد به شکوفایی جلسات بعدی مان بیفزاید

اشتراک کننده گان هر کدام معلومات که با خود داشتند با اعضای که حضور داشتند شریک ساختن از جمله موضوعات

که روی آن صحبت گردید همبستگی میان جوانان و همدیگر پذیری بود و شعر خوانی بود همچنان یکی از اعضای در رابطه به اینکه چطور بتوانیم یک جوان موفق باشیم نیز ایراد سخن نمودند

تعداد اشتراک کننده گان این جلسه ۱۱ نفر بود که از جمله ۴ تن آن خانم ها بودند



جلسه باشگاه فارغان نی به تاریخ ۱۳ جولای / ۲۰۱۷ در دفتر نی کابل برگزار گردید



در این جلسه اعضای باشگاه در مورد شخصیت شناسی صحبت کردن همچنان نوریه نایاب یک تن از اعضای فعال باشگاه در مورد اهمیت و شناختن شخصیت انگلستان صحبت کردن که مورد توجه اعضای باشگاه قرار گرفت. و در ادامه، ریتا شمیریز یک تن دیگری اعضای فعال باشگاه در مورد پرورش اطفال در خانواده صحبت نمودن و همچنان دکلمه شعر توسط اعضای باشگاه اجرا گردید. در این جلسه مشاور باشگاه فارغان نی از همه اعضا خواست که سهم بیشتر بگیرند تا باشد برنامه ها بهتر شود در این جلسه به تعداد ۱۰ نفر به شمول ۳ دختر خانم حضور داشتن..

ورکشاپ نصف روز تحت نام (گرداننده بهتر کیست) ۲۰ جولای ۲۰۱۷ در دفتر نی کابل برگزار شد



در این ورکشاپ نوید محمدی در باره بهترین گرداننده صحبت های داشتند که از جمله موضوعات مهم آن چنین اشاره نمود بهترین گرداننده کسی است که فضای مجلس ره در کنترل خود داشته باشد مطالعه بیشتر برای مان کمک میکند و حاکمیت ما چندین برابر می شود کسانی که گرداننده گی میکنند گاهی وقت استرس دارند و نمیتواند فضای مجلس ره کنترل کند پس باید خودمان ره قوی بسازیم مراجعه به کتاب های قصه و کتاب های سیاسی اشتراک در جلسات و تقویت بیان مان خلاصه هر آنچه بیکه به یک گرداننده نیاز است ما باید با خود داشته باشیم که بهترین آن مطالعه بیشتر میباشد و قتی مطالعه کردیم استرس مان کم می باشد حاکمیت ما بیشتر می شود همیشه گفت سخنرانی خوب فضای مجلس ره پر رنگ میسازد تا باشد حاضرین مجلس از موزات ارایه شده خسته نشود و تا اخیر برنامه در مجلس همه گی حضور داشته باشد در اخیر از تمام اعضای باشگاه که در این ورکشاپ حضور داشتند نظریات شان گرفته شد تعداد اشتراک کننده گان این نشست ۱۱ نفر از جمله ۵ نفر شان خانم ها بودند.

برنامه یک ساعته درمورد حقوق اشخاص دارای معلولیت در باشگاه قندهار دایر گردید



روز دوشنبه تاریخ ۱۰ جولای ۲۰۱۷ اعضای باشگاه فارغان نی قندهار در هماهنگی با کمیسیون مستقل حقوق بشر یک برنامه یک ساعته را درمورد حقوق اشخاص دارای معلولیت و همکاری برای ۱۳ تن از خانم ها دایر کردند خانم های خبر نگار در جریان موضوعات حقوق اشخاص دارای معلولیت کرامت انسانی اشخاص دارای معلولیت و سبب معلول شدن و راه های جلوگیری از معلول شدن مورد بحث قرار گرفت آقای صاحب زاده شخص مسول معلولان قندهار اکثر اشخاص معلول از حقوق محروم هستند

دوشنبه، ۲۴ جولای ۲۰۱۷، در دفتر نی ولایت بلخ در نشستی در مورد هفته رسانه های اجتماعی شرکت کردند



در این نشست ما خواهان تعدیل قوانین سایبری هستیم در این برنامه از نهاد های مختلف اشتراک کرده بودند روزنامه نگاران در طول نشست با- خانم مبینه سایی ، و نماینده کمیته امنیت روزنامه نگاران در شمال آقای بشیر انصاری و محمدجاویدمدیر اجرایی انجمن اجتماعی روزنامه نگاران درباره نقش و تاثیر رسانه های اجتماعی در جامعه، استفاده موثر از رسانه های اجتماعی و نگرانی ها در مورد کلمات ناشناخته صحبت کردند ، در پایان پنج کاربر فیس بوک با صفحات فیسبوک خود و شریک ساختن بعضی موضوعات به تمام اشتراک کننده گان گفته های داشتند که در اخیر مورد توجه همه قرار داند.

غروب زندگی



غروب در کوهستان های بلند و دره های پیچیده سنگلاخی منظره ای زیبای دارد. نشست آفتاب و کم رنگی شدت نورش چنان به سخره ها رنگ زرد طلایی می بخشد، گویا همه جا زر فرش شده است، وزیدن باد های تند از طرف کوه های بلند سر به فلک کشیده و مملو از برف، تنه درختان بید، چنار، توت، چهار مغز، زردآلو و گیلاس را خمیده کرده و به طبیعت زیبایی دره تنگ قشنگی خاصی بخشیده بود. در میان این دره ای سرسبز تنگ چند قطعه زمین ریگی و یک دریای خشک شن زار که در فصل بهار معمولاً پر از آب و در سه فصل دیگر خالی از آب میباشد؛ قریه کوچک اعمار شده از سنگ و گل، اتاق های پوشیده شده با چوب چنار با دیوار های بلند، در های از جنس چوب چهار مغز با داشتن سه حویلی نیز به نظر می رسید.

رابعه دختر نو بالغ دهقان که عادت داشت نزدیک غروب کوزه کلالی را به شانه اش گرفته به چشمه ای نزدیک قریه کوچک شان برود و از آب سرد چشمه که از اثر آب شدن برف کوه های بلند بوجود آمده بود، آب بیاورد. آب چشمه بسیار شربین، گوارا و خوش مزه بود. رابعه نازدانه بادست های سفید چاق اما ترک برداشته اش هر روز این کوزه ها را از آب پر می کرد و با مشکلات؛ ولی با شوق و شغف با دیگر دختر های قریه به خانه انتقال میداد.

یک روز نزدیک غروب مادر رابعه به دخترش صدا زد: "دخترم! کوزه ها را از آب پرکن شام نزدیک است." رابعه بی درنگ به مادرش جواب داد "خوب است مادر، حالا به چشمه می روم." رابعه کوزه را برداشت، مقدار آبی که داخل کوزه باقی مانده بود آن را به آفتابه ای ریخت تا کوزه کاملاً خالی شود؛ سپس از در خانه بیرون شد و دختر همسایه اش را صدا زد. "بنین! به چشمه نمی روی؟" آواز بنین از دور آمد. "نه ما امروز آب ضرورت نداریم." رابعه با مستی جوانی به حالت نیمه خیز و خیزک زنان از سنگی به سنگی گام می نهاد و با اشتیاق تمام به طرف چشمه روان شد، درست در زیر لب چیزی باخودش زمزمه میکرد. در مسیر راه با کاکای بزرگش که از قریه ای پایین می آمد سرخورد. سلام و احترام کرد و دست کاکایش را بوسید و کاکایش با لبخندی از او پذیرایی کرد و سر دختر برادرش را بوسید. رابعه به کاکایش گفت: کاکا جان! شما خانه بروید. من زود برمی گردم. اما چشمان کاکای رابعه چیزی را می رساند که از فهم رابعه بالا بود؛ رابعه با این طرز دید که از حالت عادی روز های قبل متغییر بود به فکر فرو رفت؛ قلبش کم کم به تپیدن شروع کرد گویا ضمیرش داشت چیزی را به او الهام می کرد. اما رابعه از پیام درونی اش هیچ چیزی را نمی دانست.

زمانیکه رابعه با کوزه ای آب به خانه برگشت. آواز پدرش را شنید که مادرش را صدا میزد. مادر بهرام، یک چای سبز به برادر دم کرده بیار. خانم دهقان چای سبز آماده کرد، اما شیرینی، چاکلیت و یا قندی در خانه نبود در عوض توت تازه ای را که از شاخ های درخت توت شخصی باغ مقابل خانه شان چیده در قابی المونیمی انداخته و برای شوهر و برادر شوهرش تعارف کرد. دهقان و برادرش چای را باهم نوش جان کردند.

بعد از صرف غذای شب بود که کاکای رابعه گلو صاف کرد و مطلبی را به برادرش گفت. من امشب بخاطر انجام کاری خیری درین جا آمده ام. می خواهم رابعه را به پسرم غلام خواستگاری نمایم. به مدت یک یا بیشتر از یک دقیقه سکوت مطلق فضای خانه را فرا گرفت. بعد باز هم کاکای رابعه سکوت را با ادامه دادن سخنانش شکست و گفت، انشاء الله پیوند مبارک است. فامیل ها باهم نزدیک می شوند، دوستی بیشتر می شود و دختر مان رابعه جان هم بیگانه نمی شود. دهقان با شنیدن این مطلب احساس نه چندان خوبی داشت، چون از صورت وی کاملاً پیدا بود. پیشانی دهقان

عرق سرد آورد و تمامی بدنش نم دار شد. رو به برادرش کرد و گفت، قدم ها بالای دیده عمل نیک هست؛ اما باید با دختر و پسر در این مورد.

صحبت شود. کاکای رابعه که مرد کله شیخ، گردن کلفت و حرف نشنو بود با پاک کردن آب بینی اش با دستمالی سفید رنگی چرک آلود و دور دادن دستارش سخت ناراحت شد. دستار فولادی رنگش را که بالای کلاه سرخ گراف دوخته بسته بود از سرش برداشت و به زمین گذاشت. در حالیکه موهای سرش نیمه رفته بود و باقی مانده موهایش هم رنگ ریشش ماش برنچ شده بود و سرش طاس گردیده بود. با عصبانیت تمام گفت، برادر! من احدی را اجازه نخواهم داد که بالای حرفم حرف بزند. این عقد بسته شدنی است و بسته می شود. اگر به پسر و دختر اجازه بدهیم که خود شان تصمیم شان را به ما بگویند. این پیوند خراب می شود چون گفته اند که جوانان در تصمیم گیری شان پخته نیستند. سر انجام کاکای رابعه که مرد تند خو و عصبانی بود بدون این که به حرف های برادرش گوش دهد. در یک اقدام عجولانه و با شتاب عقد غلام و رابعه را بست و عروسی برپا شد.

جشن عروسی برگزار شد رقص و پا کوبی چندان نبود یک تعداد اعضای خانواده اعم از عروس و داماد به این عروسی چندان خوش بین نبودند، چون از رفتار غلام قطعاً معلوم بود که وی راضی نیست. و عروس که دختر دهاتی خوش قلب و صادق بود. باوجود فقر و نداشتن لباس های مفشن و وسایل مدرن آرایشی مقبول شده بود. رنگ سفید، موهای خرمایی، چشمان میثی سرمه کرده، گوشه های که به گوشواره های از جنس میوه ای آلوبالو تزئین شده و ابرو های تیره و کمان مانند که بالای ابروها را با خال های براق و جلادار مفشن کرده بودند چنان مقبول و زیبا به نظر می رسید که تمامی دخترهای خویشاوندان و اقارب حسرت مقبولی عروس را می کردند. جشن عروسی از نگاه ظاهری بسیار به خوبی پیش رفت؛ ولی این که داماد چی احساس داشت و به عروس چی میگذاشت کسی نمی دانست. از ترس کاکا بود که هیچ یک لب تر نتوانست و حقیقت کتمان شد. عروس را بر اسب سفید که از قبل آماده شده بود در عقب داماد سوار کردند و "آهنگ آهسته برو" خواهر خوانده های عروس با دایره میخواندند این آواز چند آوازه دختران قریه توام با دایره صدای شادی را در دره های تنگ می پیچاند. غلام اما هیچ خوش نبود. قریه ای عروس از ایستگاه موتر در حدود سه کیلو متر دور بود مردم با شور و شغف عروس و داماد را تا استگاه همراهی کردند.



داماد که مدت ها بود به شهر زندگی می کرد عروس را نیز به شهر آوردند اگر چه خانه کاکای عروسی در ده بود اما غلام در شهر می زیست. روز اول به پایان رسید مهمان ها همه بودند و هیچ کس احساس تنهایی نکرد. اما همین که شب فرا رسید عروس و داماد در حجله خود رفتند. حجله فقیرانه بدون از تخت خواب، قطعه گلیمی که از جنس پشم سیاه و سفید گوسفند و بز بافیده شده بود به روی اتاق فرش شده بود و گوشه ای اتاق هم فرش نداشت کف اتاق کاه گلی بود لحاف و دوشک عروس را بالای گلیم هموار کرده بودند. همین که عروس وارد اتاق شد منتظر داماد بود. داماد که وارد اتاق شد در را بست و بدون توجه به عروس مقابل اورسی نشست و مدتی سکوت کرد. بعد از سکوت دهن اش را باز کرد. غلام بدون این که احساسات رابعه را درک کند با بسیار پر روی و بی شرمی قلب دخترک معصوم و پاک دهقان را که با صد نوع آرزو و اعتبار بالای کاکا و پسر کاکایش پا به این خانه و زندگی تازه گذاشته بود، با چند جمله منفی و رکیک شکستاند و زندگی رابعه را که هنوز طلوع نکرده بود به غروب مبدل کرد.

آن شب، شب زفاف نبود بلکه یک غروب زندگی بود. رابعه که با صد ها امید و آرزو به خانه جدیدش پا نهاده بود اگر چه به سن قانونی نرسیده بود؛ اما باز هم به نصیحت های مادرش که قبل از عروسی برایش گفته بود و در ذهنش می آمد خودش را قانع می ساخت. مادرش قبل از عروسی به رابعه گفته بود. هر دختر که جوان شد به خانه بختش که همانا خانه شوهرش است می رود و زندگی نوی را با طلوع نوی شروع می کند. مادر رابعه به او گفته بود که به شوهرت احترام کن، به خسرانت احترام کن و به همه اعضای خانواده ای شوهرت احترام داشته باش. این گونه نصایح که هنوز در گوش های رابعه طنین می انداخت و او را بر این میداشت که با زندگی بسازد.

بعد از تمام شدن سخنان رکیک و منفی غلام کوه از یاس و ناامیدی به رابعه دست داد. اشک های رابعه بدون آواز سرازیر شده می خواست چپق بزند و با آواز بلند بگیرد ولی می ترسید. ترس داشت، ترس از دست دادن چیزی را، در حالی که همه چیزش را از دست داده بود. پدرش دیگر پذیرش دوباره او را نداشت شوهرش که او را قطعاً دوست نداشت و این عروسی به خواست او انجام نشده بود. همین بود که هنوز سه روز از عروسی نگذشته بود که غلام یکی از دختران کاکایش، سمین را که در شهر با او زندگی می کرد به خانه پادشاه گل که دختر جوانی داشت و با غلام از قبل دوستی داشت خواستگاری روان کرد. اما پادشاه گل که مرد زرتنگ بود و از عروسی غلام با رابعه آگاهی داشت از به زنی درآوردن دخترش به غلام ابا ورزید و غلام را جواب منفی داد. غلام مایوس شد. کوه غم و اندوه او را می پیچاند. او که مدتی شده بود توسط مجاهدین به عملیات های چیریکی در شهر استخدام شده بود. شب ها بعد از عروسی به خانه نبود. تا بلاخره خویشاوندان و عزیزان نزدیک غلام که غلام بالای آنها اعتماد داشت، راپوری را به دولت حفیظ الله امین، دولتی کمونیستی زمان دادند و نیروهای امنیتی وقت در قسمت دستگیری غلام اقدام کردن و وی را بردند. همین بود که خانواده غلام دیگر قادر به دریافت مرده و زنده غلام نشدند. و رابعه مدت سیزده سال تمام هجران شوهر را در خانه ای کاکا کشید و عکس غلام را با وجود که غلام دوستش نداشت در نزدش نگاه کرده بود و روز های جمعه شمعی مقابل عکسش روشن می کرد و همین کلمه بار ها به لبانش در میان اشک های چشمانش جاری می شد. خودت رفتی و زندگی مرا هم سپاه کردی. و باز میگفت ای کاش کاکایم چنین کله شیخ و جاهل نبود. رابعه با زندگی رقت بار و بدور از اینکه به او انسان وار برخورد شود در خانه ای کاکایش به زندگی اش ادامه داد.

بنویس!



ابتکار جدید از باشگاه فارغان نی

برنامه ی مقاله نویسی تحت نام "بنویس!" از سوی کمیته ادبی باشگاه فارغان نی به راه انداخته شده است. شما می توانید مقاله های تان را به آدرس ما ارسال کنید. در هرماه برای نویسنده یکی از بهترین مقاله ها تقدیر نامه اهدا شده و در نشریه ی ماهواره باشگاه فارغان نی به نشر می رسد

مقاله های تان که حداقل دارای هزار کلمه باشد به آدرس برقی ذیل naigraduateclub@gmail.com ارسال نمایند
ویا به آدرس
سرک دارالامان، کوچه شرکت خانه شماره 89
باشگاه فارغان نی
ارسال کنید!

